

# صداران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست

فرح ظاهری

... در خانه پریسا

نشسته‌ایم، در انتظار که او بچه‌ها را سامان بدهد تا بگذارند به کارش برسد. در این فرصت، نگاهی به اطراف می‌اندازم. اشیای ساده، شرقی و زیبای خانه، با هدف و فکر در کنار هم چیده شده‌اند. تابلوهای «خط» روی دیوار از تمایلات همخانه‌ها حکایت دارند و گیاههای سبز آن‌سوتر، از حیات و رشد خبر می‌دهند. به درون اتاق می‌آید. ساده و صمیمی است. خوشامد می‌گوید و می‌نشیند به صحبت. می‌گویم:



عکس: لاله شرکت

اخلاقی و انسانی اصل است. وقتی که شما به آن دنیا می‌روید، روح جنسیت ندارد و هیچ حساب خاصی از اینکه زن بوده‌اید یا مرد از شما نمی‌کشند. به هر حال هر چه بوده‌اید، باید پاسخ بدهید که وظایف خود را انجام دادید یا نه؟

● راستی نمی‌خواهید برای ما بگوئید چطور و کی با موسیقی آشنا شدید؟

— دلم می‌خواهد هیچ شرح حالی نگویم؛ مثل همه آدمها، یک جایی به دنیا آمده‌ام و یک دورانی را سپری کرده‌ام. وقتی هم آدم صدا داشته باشد، میرش از قبل تعیین شده. خدا وقتی به کسی صدا می‌دهد، می‌خواهد او را در آن مسیر بیندازد. در دوران مدرسه برای بچه‌ها می‌خواندم. در مسابقات هنری هم شرکت می‌کردم و از همان زمان با تنها استادم مرحوم کریمی آشنا و از جانب ایشان تشویق شدم که موسیقی را ادامه بدهم. بعد از دیپلم هم به طور جدی کلاسها را شروع کردم و تا زمانی که ایشان در قید حیات بودند، از کلاسشان استفاده می‌کردم.

● مرحوم کریمی استاد ردیف شما بودند؟

— بله، آثارشان اکنون موجود است و به صورت نوار هم درآمده. مجموعه‌ای است که در آن ردیفهای آوازی آموزش داده می‌شود.

● خوب، وضعیت موسیقی سنتی ایران را قبل و بعد از انقلاب چه طور ارزیابی می‌کنید؟

— همه می‌دانیم که در جامعه هنری قبل از انقلاب، فساد بیداد می‌کرد. بخصوص در میان زنان، فساد اخلاقی بسیار زیاد بود. البته چون جاذبه‌های دنیا خیلی قوی است و آن گروه از زنان هم اصولاً عاشق این جاذبه‌ها بودند؛ اگر یک خط فکری عمیق و قوی نداشتند، سریعاً تحت تأثیر این جاذبه‌ها قرار می‌گرفتند. واقعا کسانی بودند که صدای فوق‌العاده‌ای داشتند، ولی مدت کوتاهی را به طور جدی کار می‌کردند و بعد، بلافاصله در دام

است، ولی روی من خیلی اثر گذاشته، چون می‌خواهد بگوید که روح فطرتاً عاشق موسیقی است. روحی که از خداست و از آن نفخه آفریده شده، نمی‌تواند بدون موسیقی با او ارتباط برقرار کند. من در لطافت روح و روحانیت آنهایی که از شنیدن موسیقی به هیچ نوع احساسی دست نمی‌یابند، شک می‌کنم. مگر ممکن است آدمی از موسیقی به هیجان نیاید و توسط آن توجه و عشق روحانی پیدا نکند؟! به اعتقاد من هر کسی که به نحوی با مسائل معنوی ارتباط دارد، به موسیقی هم گرایش خواهد داشت. البته، آن نوع موسیقی که توجه و تعمق در درون را ایجاد کند.

● هم زن و هم مرد  
— اصلاً برای خدا زن یا مرد بودن مطرح نیست. فضایل

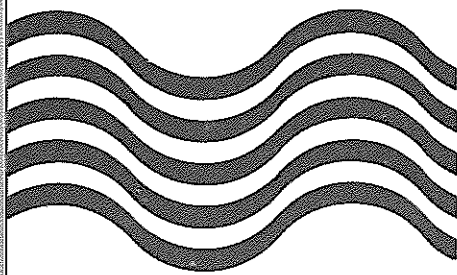
● شما صحبت می‌کنید یا ما شروع کنیم؟

— معمولاً اول خبرنگارها صحبت می‌کنند. بستگی به کارتان دارد.

● فکر می‌کنید روح انسان چقدر به موسیقی نیاز دارد؟

— نیاز انسان به موسیقی، نیازی فطری و طبیعی است که خدا در روح او نهاده. در جایی می‌خواندم که وقتی خداوند بشر را خلق کرد و کالبد و جسمش را آفرید، روح که خالص بوده، حاضر نمی‌شده وارد این گل گندیده بشود؛ بعد چند ملک مقرب وارد این جسم می‌شوند و بنای ساز زدن و تسبیح خداوند می‌کنند و روح چون فطرتاً عاشق خدا بوده، مجذوب و وارد جسم می‌شود. البته، این یک مثل





شهرت، پول و ثروت می‌افتادند و مسئولیت اصلی را رها می‌کردند و می‌رفتند. البته، ناگفته نماند که در آن دوران افرادی هم می‌خواستند قدمهایی را در زمینه موسیقی سنتی بردارند و آن را از ابتدال نجات دهند. در این اواخر هم مرکز حفظ و اشاعه موسیقی تاسیس شد که حرکت بسیار خوبی بود و موزیسینهای شایسته‌ای هم تربیت کردند. هدف این بود که افراد بنشینند، ساز بزنند و کار کنند و در واقع دنبال مطربی و پولسازی نروند، ولی خوب، این دوران خیلی کوتاه بود و بعد از انقلاب، مدتی متوقف شد و تحولات مختلف در تمامی زمینه‌ها، طبیعتاً تا حد زیادی دامنگیر موسیقی هم شد و رکودی جدی در زمینه موسیقی به طور اعم و به ویژه موسیقی سنتی به وجود آمد. البته، اخیراً باز تحرک و فعالیتی در این زمینه به چشم می‌خورد، یعنی هم‌اکنون در واقع فقط موسیقی سنتی مطرح است. یعنی بیشتر از حد لازم و ظرفیت عمومی به آن می‌پردازند. موسیقی سنتی، حالت و کیفیتی دارد که شما در تمام لحظات نمی‌توانید از آن بهره ببرید. مگر اینکه از آن مایه بگیرید و کارهایی برای لحظات مختلف روز و حالات گوناگونی که انسان دارد، بسازید. چون این موسیقی، سنگین، عبادی و عرفانی است و واقعا نیاز به آرامش، تفکر و خلوت دارد. بنابراین، انسان در تمام لحظات زندگی نمی‌تواند موسیقی سنتی گوش کند. من که واقعا عاشق موسیقی سنتی هستم و به هیچ طریقی، جز از طریق این موسیقی، توجه پیدا نمی‌کنم، لحظاتی هست که گوش کردن به آن، در حوصله‌ام نیست. فشار زندگی و گرفتاری و مشغله در آن حدی است که شما گاهی نیاز دارید موسیقی خاصی را بشنوید. بدون آنکه مجبور باشید قلب و روح را کاملاً به کار بگیرید. یعنی مایه‌ی موسیقی سبک گوش کنید. الان، متأسفانه این نحوه به کارگیری موسیقی، همه را از موسیقی سنتی خسته کرده است. بنده خودم،

رادیو را که باز می‌کنم، انواع و اقسام گوشه‌های ردیف آوازی را با بدترین صداها می‌شنوم، آن هم بدون ساز و واقعا بعضی از این اصوات آنقدر گوش‌خراش است که از این برخورد نازل با موسیقی ایرانی درخشم می‌آید. این حرکتها سبب می‌شود گروهی که شناخت عمیقی از موسیقی ما ندارند، تصور کنند که کاربرد این هنر فقط در مواقع عزا و گریه‌وزاری است. در حالی که حزن موسیقی ایرانی حزنی روحانی است. وقار و متانتی دارد که لازمه آن نوع موسیقی است که بخواهد شما را وادار به تفکر کند و غمش یک غم زیباست. آن روحی که از خدایش جدا شده و فطرتا عاشق اوست، از دوری رنج می‌برد. چنین روحی، این غم را خوب می‌شناسد و می‌داند که غم دنیا و مال و کمبود نیست. غمی است که حکایت از دوری معبود می‌کند و این حال زیبایی است و باید در انسانیت انسانی که با این غم آشنا نباشد، شک کرد. خوب، درک چنین موسیقیهایی فرهنگ و سواد و آموزش می‌خواهد. اگر تمام گوشه‌هایی که امروز، از صبح تا شام، با بدترین صداها و حالات مداحی (البته مداحی اصیل در جای خود ایرادی ندارد) خوانده می‌شود، با درک معنا و مفهوم آن گوشه و همراه با شعری زیبا اجرا شود، کیفیت کار زمین تا آسمان فرق می‌کند. در غیر این صورت، اگر کسی انتقاد کند که موسیقی سنتی فاقد نشاط و تحرک است، حق دارد. پس، نحوه کاربرد موسیقی مهم است. چون این شیوه که در آن تمام فشار را روی موسیقی سنتی گذاشته‌اند، جوابگوی تمام نیازها در همه ابعاد نیست؛ مگر اینکه، آهنگسازان خیره‌ای باشند که برای لحظات مختلف آهنگ بسازند. از «چهارگاه» می‌توان آهنگهای شاد و بی‌نظیری ساخت. همینطور از «ماهور» و غیره...

● گروهی معتقدند که اگر بخواهیم موسیقی ایرانی، سنتی باقی بماند، نباید به ترکیب آن دست

بزنیم، نظر شما راجع به این موضوع چیست؟

— نه، این فکر اصلاً درست نیست. باید ببینید نوآوری را به چه منظوری می‌خواهید انجام دهید؟ نوآوری می‌کنید که ساختمانی را به کلی خراب کنید یا می‌خواهید ترمیمش کنید؟ البته اگر بخواید ابنیه تاریخی را ترمیم کنید، بعد، ناگهان آنچنان تیشه به ریشه آنها بزنید که اصالت و شناسنامه‌شان از بین برود و دیگر کسی نتواند تشخیص دهد که گنج‌بریهای این ساختمان مربوط به کدام دوران است و کاشیکاریهای مربوط به کدام دوران؛ و یا اگر این کار طوری انجام شود که اصل بنا را تخریب کند و وقتی یک خارجی این موسیقی را گوش می‌کند، نتواند تشخیص دهد که این موسیقی سنتی ایرانی است یا ترکی، یا هندی و... اینها غلط است. نوآوری باید به گونه‌ای باشد که خصوصیات اصلی کار را از بین نبرد، و این، سواد و حسن نیت می‌خواهد. البته بعضی هم می‌خواهند که این کار را انجام دهند، ولی چون انگیزه شهرت‌طلبی و جلب توجه در میان است، تیشه به ریشه هرچه سنت است، می‌زنند. از این رو چه کسی نوآوری کند و به چه انگیزه‌ای، خیلی اهمیت دارد.

● اصلاً شما فکر می‌کنید که زبان موسیقی ما برای جهانیان مطرح است؟ یعنی ما که یک تاریخ قدیمی داریم، کاری کرده‌ایم که جهانیان موسیقی ما را بشناسند؟ و اصلاً برایشان خوشایند هست؟

— از ظاهر و تکنیکش که بگذریم، زبان به نظر من، زبان روحی است. یعنی ارتباط، ارتباط روحی است. آدمها با هم ارتباط روحی و قلبی دارند و بالاخره آنها در همه جا آدمند. یک روح ملکوتی شما دارید، یک روح ملکوتی فرانسوی، ژاپنی و آمریکایی دارد. در نتیجه، قلب آدمها همدیگر را درک می‌کنند. خوب، مثلاً شما چه کار می‌خواهید بکنید؟! موسیقی سنتی را جهانی بزنید؟ می‌خواهید با ارکستر سمفونیک بزنید؟ هارمونی به کار

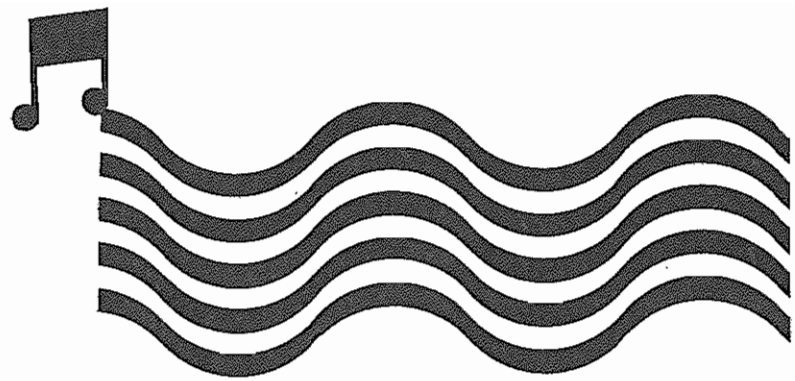
ببرید...؟! هر اندازه که در این جهت پیش بروید، باز هم وقتی یک فرنگی می‌شوند، چندان با اهمیت تلقی‌اش نمی‌کند. چون او آن سمفونیهای عظیم را داشته و شنیده است. شما هر کاری در این زمینه انجام دهید، یک قطره‌ای است در مقابل دریا. هر خارجی ترجیح می‌دهد که با همان حال و هوای عرفانیش موسیقی ما را گوش کند و آن را به همان شکل می‌خواهد. یعنی او، آن احساس را درک می‌کند، اگر چه شعر را نمی‌فهمد. گاهی من به حال خودم حافظ را خوانده‌ام و او اصلاً نفهمیده که چیست؟ ولی آن حس معنوی را درک کرده و گفته است: «من، با این نوع خواندن شما یک حال و توجه دیگری را پیدا کرده‌ام.» بنابراین مسئله زبان، زبان روح است و ارتباطی روحی مطرح است. با قلب و روح موسیقی عرفانی است که می‌شود جهان را تسخیر کرد نه فقط با تکنیک آن. تکنیک وسیله و ابزار کار است، برای وصول به هدف آن‌هدف و پیام اهمیت دارد. اگر این پیام روحانی و معنوی شد، اثری خواهد داشت که می‌تواند انسانهای همه جای دنیا را متغلب کند، اما این مسئله جهانی کردن به نظر من خیلی تازه و عجیب است. اروپاییها زبان ما را نمی‌فهمند. خوب، شما چه می‌توانید بکنید؟ او فارسی بلد نیست، شما هم به عنوان مثال ایتالیایی بلد نیستید.

● منظورم از زبان، شعر نیست، زبان موسیقی است. البته شما معتقدید وقتی موسیقی ما را می‌شنوند، علاقه‌مند می‌شوند.

— مسئله، آن ارتباط روحی و درونی افراد با هم است. آنچه که در ظاهر است، به نظر من یک کالبد بی‌جان است اما آنچه که اهمیت دارد، جان و اثر موسیقی است.

● عده‌ای معتقد بودند که برای کارکردن روی موسیقی نیاز داریم موسیقی جهان را بشناسیم، بویژه، با توجه به ضرورت آن نوآوری که به عقیده شما برای پیشبرد موسیقی باید انجام یگیرد، آیا با شناخت از





\* می‌خواهم آنچه را که در من جوشیده، حل‌شده و درکش کرده‌ام، از طریق موسیقی عرفانی ایران به گوش همگان برسانم و اگر بینم که در اینجا هیچ پاسخی وجود ندارد، شاید مجبور به ترک وطن شوم.

\* من عاشق این آب و خاک هستم. این درخت، این زمین، این خاک، این باد، به زبان من سخن می‌گویند. پس چرا باید بروم و به کجا؟!\*

موسیقی جهان ممکن است این کار بهتر و سریعتر صورت پذیرد؟  
- همانطور که گفتم، بله، می‌توان آشنا شد، ولی از این آشنایی می‌خواهیم چه استفاده‌ای کنیم؟ استفاده در جهت ترمیم و پیشبرد، یا در جهت خراب‌کردن؟! این دو خیلی فرق دارند. بله، خوب لازم است که آدم تمام تکنیکهای امروز را بداند. اصلاً باید بداند. برای اینکه انسان در حال پیشرفت است. زمان روز به روز پیشرفته‌تر می‌شود و تکنیکها تغییر می‌کند. طبیعی است که نسل جوان هم با این پیشرفتها آشنا می‌شود و نمی‌شود جلوی انتشار اینطور چیزها را گرفت. من می‌فهمم. منتها این آشنایی باید برای همین باشد که در جهت اعتلای موسیقی از آن استفاده شود؛ نه در جهت تخریب و غریزه‌کردن آن، این خیلی مهم است.

● حتماً شنیده‌اید که گفته‌اند: «برای قیام علیه ظلم و جهل و سیاهی، ملت نیازمند شادی و نور و جرات است و این چیزی است که موسیقی سنتی فاقد آن است»، نظرتان چیست؟

- همانطور که گفتم، تمام این زمینه‌ها در موسیقی ایرانی وجود دارد. یعنی برخلاف آنچه که گفته‌اند، فاقد نور است، فاقد شادی و جرات است، همه آنها در موسیقی ایرانی وجود دارد، نمی‌تواند وجود نداشته باشد. مهم این است که افرادی موسیقی ایرانی را خوب بشناسند و بسازند. موسیقی ایرانی سرشار از ملودیهای زیبا در دستگاههای مختلف است که نظیر ندارد. منتها باید آهنگسازی باشد که از این ملودیها استفاده کند و آهنگ بسازد. کمابینه قبلاً بود. مثلاً قمر تصانیف زیبایی خوانده که هیجان لازم را هم به شنونده داده است. البته، در حال حاضر این مدیحه‌سرایی که در موسیقی سنتی پیدا شده، متأسفانه سبب رکود و رخوت آن شده است؛ اما، این نقص موسیقی نیست، نقص

کار افرادی است که آن را به این شکل به کار می‌گیرند و الا در موسیقی سنتی زمینه کار به حد وفور وجود دارد.

● شاید علت عدم تمایل جوانان هم به موسیقی سنتی ایران در همین نکته نهفته باشد.

- اگر اینطور باشد، به نظر من حق دارند. آن چیزی را که الان به عنوان موسیقی سنتی از رادیو و تلویزیون شنیده می‌شود، خود من که دست‌اندرکار موسیقی هستم، حاضر نیستم گوش کنم؛ چه رسد به نسل جوان.

● آیا در میان شاگردان شما، از نسل جوان هم کسانی هستند؟

- خوشبختانه من بیشتر شاگردانم جوانند و اصولاً در مرکز حفظ و اشاعه موسیقی سنتی شرط سنی داریم و بیشتر از ۳۰ سال را نباید قبول کنیم. در نتیجه بیشتر هنرجویان زیر ۳۰ سال هستند و حتی هنرجوی ۱۳ - ۱۲ ساله هم داریم. ولی البته بسیاری از جوانها را علاقه‌مند می‌بینیم؛ یا حداقل آنها را که من می‌بینم، به هر حال علاقه‌مندند که دنبال این کار می‌آیند. خیلی هم دوست دارند و پیگیری می‌کنند. جوان سرشار از انرژی و تحرک است و نوعی موسیقی می‌خواهد که به او نشاط بدهد و هیجان داشته باشد. این نوع موسیقی، به این ترتیب که آن را به خورد نسل جوان می‌دهند، واقعاً آنها را منزجر می‌کند و آهنگسازها جداً باید با استفاده از موسیقی سنتی آهنگهای مناسب جوانها بسازند. یعنی می‌توانند از موسیقی سنتی مایه بگیرند و مناسب با روحیه جوان، آهنگ جوان بسازند، ولی متأسفانه ما هرچه می‌کشیم از کمبود افراد ذیصلاحیت است.

● استقبال خانها از کلاسهای موسیقی با چه انگیزه‌ای است؟

- اتفاقاً این سؤالی است که من معمولاً از شاگردانم می‌کنم که: «خوب، با اینکه ظاهراً هیچ آمیدی نیست که شما جایی بخوانید، چرا





● مشکل افرادی که فراگیری موسیقی را شروع می‌کنند و بعد آن را کنار می‌گذارند، بیشتر در خودشان است یا در استاد؟

- به نظر من دوطرفه است. یعنی هم به شاگرد مربوط می‌شود و هم به استاد. آنچه که مربوط به شاگرد است، انگیزه آغاز این راه است. اینکه چقدر می‌خواهد برای کارش مایه بگذارد و چقدر برایش مهم است. برای اینکه اصولاً تحصیل کردن یک نوع ریاضت است. فراگرفتن هر کاری، همراه با یک مشق است و کار یک روز و در روز نیست. یک شاگرد باید سالها زحمت بکشد تا کار یاد بگیرد و در موسیقی هم خیلی بیشتر. افرادی هستند که از همان ابتدا، می‌خواهند تمام ردیف را یاد بگیرند. بنابراین، او که می‌خواهد یک‌شبه، ره صدساله برود و زود نتیجه بگیرد، زود هم رها می‌کند. آموختن ساز و آواز مستلزم این است که عشق داشته باشید و سالها پشتکار. حالا یکی عشق دارد و حاضر است همه این ریاضتها را هم قبول کند؛ اما استادش صبر و حوصله لازم را ندارد و مسئولیت لازم را در قبال شاگرد احساس نمی‌کند. من بارها دیده‌ام که بعضی از معلمها بسیار کم‌حوصله‌اند و از کوچکترین اشتباه شاگردشان اغماض نمی‌کنند.

● البته صرف شناخت هم ارزشمند است. یعنی انسان خودش نمی‌تواند بخواند، ولی همینکه می‌شنود و می‌فهمد که دیگری با خواندنش چه می‌کند، برایش لذتبخش است.

- دقیقاً همینطور است. خود افرادی که صدا ندارند، می‌گویند: «دقیقاً از هنگامی که ما مثلاً «ماهور» را یاد گرفته‌ایم، هرگاه آن را از رادیو می‌شنویم، شاد می‌شویم و می‌گوییم این که الان خواند «درآمد» است و آن یکی «گشایش». «گشایش» را چقدر خوب خواند، یا «عراق» را چقدر خوب اجرا کرد.»

می‌خواهید آواز یاد بگیرید؟» و آنها می‌گویند: «برای دل خودمان.» و واقعا شاگردان خصوصی من، عموماً درک آن قسمت معنوی موسیقی را کرده‌اند و معتقدند که در کلاس ما انرژی می‌گیرند. به هر حال قطعاً برای آنها انگیزه‌ای وجود دارد که تا روزها را با آنچه که یاد می‌گیرند، سر می‌کنند. بعضیها حتی صدا هم ندارند، یعنی واقعا نمی‌توانند از عهده اجرا خوب بریابند، ولی چون آن ارتباط روحی را با موسیقی برقرار کرده‌اند، برای ادامه راه کوشش پیدا می‌کنند.

● شما برای کسانی هم که از صدا بهره‌ای ندارند، سایه‌ای می‌گذارید؟!

- می‌توانم بگویم که تقریباً بیشتر شاگردان، افرادی هستند که صدای فوق‌العاده‌ای ندارند. یعنی از تعداد زیادی شاگرد که من دارم، شاید فقط تعداد انگشت‌شماری هستند که بشود روی آنها حساب کرد. بقیه افرادی هستند که می‌خواهند موسیقی ایرانی را بشناسند و فقط ته‌صدایی دارند. اما، با وجود آنکه سروکله زدن با افرادی که صدا ندارند، خیلی زحمت دارد؛ من این امکان را به بسیاری از خانمها داده‌ام. با توجه به اینکه می‌بینیم علاقه دارند و نمی‌خواهم ناامیدشان کنم. نهایتاً ممکن است کار به جایی برسد که خودشان اظهار ناامیدی کنند که: «سخت است و نمی‌توانم.» ولی من این امکان را می‌دهم که بیایند و حداقل بشنوند و اکثریت شاگردان کلاس در واقع از اینگونه افراد هستند.

● می‌خواهم ببینم با صدای ناجور هم می‌شود آن ارتباط معنوی را برقرار کرد؟ بالاخره آدم خودش احساس می‌کند که اشکالی وجود دارد.

- وقتی خودش می‌خواند نه، بلکه وقتی می‌شنود. شاید خودش آنطور که باید نتواند اجرا کند؛ ولی وقتی می‌شنود، لذت می‌برد.

### معیارهایی دارد؟

- برای آوازخواندن، معیاری خاص وجود دارد که تحریرها و صدا چقدر قدرت داشته باشد؛ که وقتی همه آنها را کنار هم بگذارید، صدای قمر چندین امتیاز دارد؛ وسعت فوق‌العاده دارد، تحریرها بینهایت قوی است و تحریرهای ریز بسیار زیبایی دارد و کمتر زنی را داشته‌ایم که با این قدرت بخواند. چون، اصولاً آواز خوانی را مختص مرد می‌دانند در حالیکه که آوازخواندن زن، به نظر من به مراتب زیاتر از آواز خوانی مرد است.

● خوب در صدای قمر، این عنصر زیبایی وجود دارد؟  
- البته قطر صدای قمر کلفت است و پرحجم؛ اما صدا قدرت

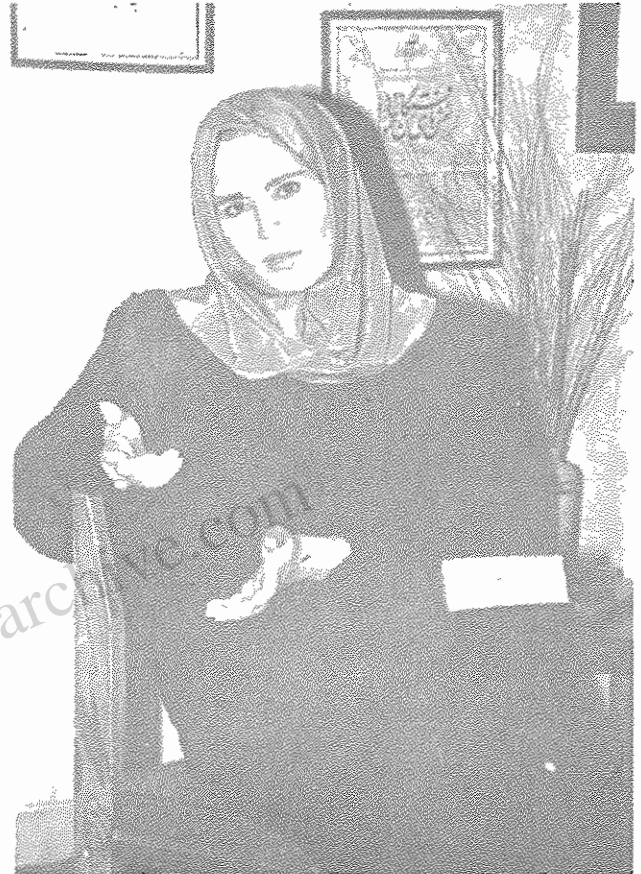
بالاخره سواد پیدا می‌کنند. چرا باید افرادی را که علاقه‌مند به یادگیری هستند، به صرف اینکه صدا ندارند، محروم کنیم؟، البته گاهی شخص می‌خواهد بخواند و نمی‌تواند و خودش تصمیم می‌گیرد که رها کند. بنابراین در امر آموزش، هم شاگرد مطرح است و هم استاد.

● در میان خوانندگان قدیمی هم کسانی را داشته‌ایم که بعضی معتقدند صدایشان زیبا نیست. مثلاً به نظر شما صدای «قمر» زیباست؟  
- شما صدای قمر را شنیده‌اید؟  
● بله.

- لابد از طریق نوارها شنیده‌اید. البته بستگی به سلیقه دارد؛ برخی آن نوع صدا را نمی‌پسندند.  
● اصولاً زیبایی صدا چه



**\* در حال حاضر فشار بر روی موسیقی سنتی بیش از حد لازم و ظرفیت عمومی است. در شرایطی، شما نیاز دارید که به موسیقی سبک‌تری گوش کنید.**



و غیره باشد، به جنبه معنوی و روحانی موسیقی سنتی لطمه می‌زند، و به طور کلی آن را از اثر می‌اندازد. من بیشتر مواقع که نوارهای قدیمی را گوش می‌دهم، با آنکه پنهانیت خوش‌وخش و سروصدا دارد، اما می‌بینم که یک بیت شعر را خواننده چنان خوانده که دل انسان را آتش می‌زند. بعد، وقتی مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که این آدم، با فضایل اخلاقی بسیار به موسیقی نگاه خاصی داشته و اصلاً جنبه‌های مادی قضیه برایش مطرح نبوده است. همه اینها مجموعاً به کار موزیسین اثر می‌بخشد. این است که می‌بینید یک تار، مضرابش به مراتب قوی‌تر از قدما هم هست ولی آن اثر را ندارد. مسئله «اثر» به نظر من در موسیقی سنتی خیلی مهم است و این اثر هم دقیقاً برمی‌گردد به روحیات شخص و اینسکه در درون هنرمند چه می‌گذرد، و با این موسیقی که در حقیقت وسیله است، می‌خواهد به شنونده چه بگوید و چه بدهد؟ آن چیزی که از درونش می‌تراود، آن است که به کارش اثر می‌دهد و یا آن را خنثی می‌کند. بنابراین، به نظر من بزرگترین آفت موسیقی، ردایب اخلاقی و فقدان صداقت و انسانیت است.

● راجع به کسانی که احتمالاً موسیقی حرفه‌شان است و از این راه زندگی می‌کنند، چه می‌گویید؟  
- من خودم از این راه زندگی می‌کنم و الان امرار معاشم از راه تدریس موسیقی است، و تعارف هم ندارم. با این زندگی گران و پرخرج، تدریسی که من می‌کنم در واقع برای امرار معاش است. گرفتن یک حق‌الزحمه ناچیز از شاگرد در واقع بهانه است که زندگی بگذرد، ولی، این نباید به اصل کار لطمه بزند. یعنی سطح کار را آنقدر پایین بیارم که پول بیشتری بگیرم، جدی کار نکنم، سرهم‌بندی کنم و از وقت و کار بگذرم. این خیانت است. وقتی صادق باشی و در عین حال که امرار معاش می‌کنی درست کار کنی، آنوقت همان تدریس یک کار

روحیات مختلف در حال کار روی موسیقی هست که خوب، زحمت هر کسی در جای خودش محفوظ است و همه کسانی که صادقانه کار می‌کنند، مورد احترام من هستند، ولی من چون نمی‌خواهم چیزی را که غیرسنتی است بگیرم، این است که در واقع از شنیدن بسیاری نوارها اساک می‌کنم.

● باز هم من پاسخ خودم را نگرفتم! خوب، دیگر چه نوع موسیقی گوش می‌کنید؟  
- موسیقی کلاسیک را خیلی دوست دارم، خیلی زیاد.  
● موسیقی جاز و باپ... را چطور؟

- خوب، بله. چون من دو دختر ۱۷ساله و ۱۲ساله دارم و دایم، از هر اتاقی یک نوع صدا بیرون می‌آید. به هر حال تمام موسیقیهایی را که به هر ترتیبی به دست جوانها می‌رسد، می‌شنوم.

● دخترها به موسیقی سنتی علاقه دارند؟  
- بله، هر دو دخترم سه‌تار می‌زنند. دختر بزرگم دف هم می‌زند و یک پسر هم دارم که خیلی با استعداد است و علاقمند به آوازخواندن.

● شما هم ساز می‌زنید؟  
- بله، سه‌تار.  
● تدریس سه‌تار هم می‌کنید؟  
- نه، در آن حد نیستم. هنوز به تعلیم احتیاج دارم.

● خانم پریسا، فکر می‌کنید در حال حاضر چه آفات اخلاقی موسیقی سنتی را تهدید می‌کند؟  
- هر کس در زمینه‌ای کار و فکر می‌کند و به همه مسائل از آن بعد می‌نگرد. من اصولاً به هر مسئله‌ای از بعد معنوی و روحانیت نگاه می‌کنم و بزرگترین آفت به نظر من فساد اخلاقی است. از آنجا که من شخصاً در این زمینه کار کرده‌ام و اثر و نتیجه هم دیده‌ام، صددرصد معتقدم که اگر موزیسینی اخلاق انسانی و فضائل اخلاقی نداشته باشد و در بند مال، شهرت، حسادت، پایین‌آوردن دیگران برای ارتقای خود

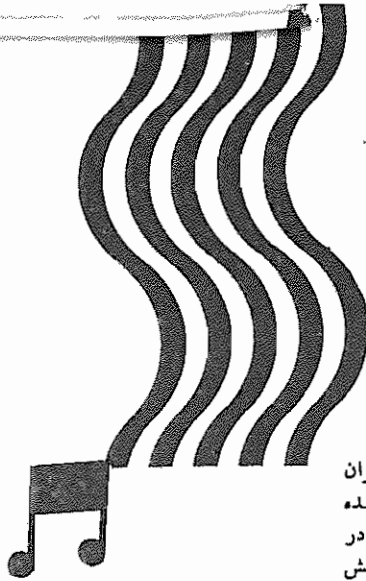
ناخودآگاه می‌بینید که مثل فلانی می‌خوانید. در نتیجه من چون همیشه این وسواس را داشته‌ام، ترجیح می‌دهم که هر وقت می‌خواهم موسیقی ایرانی بشنوم، موسیقیهای خیلی قدیمی را گوش بدهم. چرا که چندین بار پس از گوش کردن صداهای تازه، حالتی را گرفته‌ام و موقع خواندن همان را پیاده کرده‌ام. در نتیجه چون این وسواس را دارم و دلم می‌خواهد که همیشه سبک قدیمی و سنتی را در نوع آواز خوانی حفظ کنم، بیشتر نوارهای قدیمی را گوش می‌دهم و مرد و زن هم برایم فرق نمی‌کنند.

● بالاخره در عرصه موسیقی، در حال حاضر از کسی نام نمی‌برید؟  
- خداوند آنقدر صداهای مختلف خلق کرده و آنقدر افراد با

دارد و به هر حال گروهی این صدا را می‌پسندند و عده‌ای دیگر نمی‌پسندند. من شخصاً همیشه سعی کرده‌ام که از نوع تحریرهایش استفاده کنم. من سبک قدما را گوش می‌کنم، به دلیل اینکه سبکشان به کلی با نوع آواز خوانی فعلی فرق می‌کند، ولی از نظر احساسی، خوب آدمها با هم فرق می‌کنند.

● خانم پریسا، از میان کسانی که الان آواز می‌خوانند، صدای چه کسی را بیشتر می‌پسندید؟

- سوالات خطرناکی می‌کنید!... البته در حال حاضر سبک آواز خوانی، در حد زیادی به صورت مداحی درآمده و از قدیم هم گفته‌اند: «گوش دزد است» یعنی وقتی شما به طور مکرر صداهایی را گوش بدهید، بدون آنکه خودتان متوجه باشید، می‌گیرید و



در حال خواندن هستم به عنوان «زن» مطرح نشوم و حواس شنونده به این جلب نشود که یک «زن» در حال خواندن است. بلکه، حواسش به این جلب شود که او چه می‌خواند؟ چه می‌خواهد بگوید؟ و پیامش برای شنونده چیست؟ اصولاً بشر احتیاج به الگو دارد و موسیقی باید سازنده باشد و پیامی مثبت دهد.

تمام کسانی که به نحوی به من امتیاز دادند یا می‌دهند (من که حقیقتاً برای خودم امتیازی قائل نیستم و قصد خودستایی ندارم) به خاطر صدا این امتیاز را به من نداده‌اند. عموماً آنچه که برای آنها جاذبه داشته، شخصیت، رفتار، حجب و حیا و وقاری است که لازمه یک زن مؤمن هنرمند و مسلمان است؛ بنابراین وقتی زن می‌تواند تا این حد سازنده باشد، چرا باید به صرف زن بودن از خیلی کارها محروم شود؟

● در مورد ماجرای سفرتان به فرانسه بگویید.

- بیش از آن حدی که حقیقت داشت، در اطراف این قضیه، شایعه‌پراکنی شد. من برای دیدن اقوام به فرانسه رفته بودم و خانمهای علاقه‌مندی که مرا می‌شناختند، تقاضا کردند که برایشان بخوانم. گفتم: «من نمی‌توانم بخوانم، چون دوازده، سیزده سال است که بالاجبار، خواندن به این ترتیب را کنار گذاشته‌ام.» من به دلیل علاقه به وطن و وابستگیهای معنوی که در اینجا دارم، نخواستم مهاجرت کنم، در حالی که می‌توانستم این کار را بکنم. زمانی که انقلاب شد، من در اوج شهرت بودم و سیزده سال هم از امروز جوانتر، امکانات و پیشنهادات زیادی داشتم، مبنی بر اینکه خارج از مملکت زندگی کنم و شهرت و پول را بیشتر و وسیعتر کنم و فقط به صرف اعتقادات معنوی در این مملکت ماندم و فشارهای زیادی را تحمل کردم و می‌کنم. فقط به دلیل همان خط فکری که داشتم و دارم، و همان هم تا این لحظه مرا

انجام داد و من البته، خوشبین هستم که انشاء... این قضیه حل شود.

● در این زمینه پیشنهاد خاصی ندارید؟

- من مدتی است که دنبال این قضیه هستم و پیگیری می‌کنم تا انشاء... به نتیجه برسد. البته، مسئولین هم با خواندن زن برای زن مسئله‌ای ندارند و هیچ سخن مخالفی نمی‌گویند؛ ولی هنوز در یک سطح عمومی این مسئله را حل نکرده‌اند. به هر حال امیدوارم که این موضوع به زودی به یک ترتیبی روشن شود. همانطور که گفتم، جنسیت اصلاً برای خدا مطرح نیست و اگر برای بعضی از بندگان خدا مطرح است، نقص خود بندگان است و به دلیل ضعیف‌بودن فرهنگ دینی است.

موسیقی یک علم است، مثل همه علوم دیگر. آنچه که مطرح و مهم است، نحوه کاربرد آن است. شما می‌توانید با چاقوی جراحی آدم هم بکشید، اما نمی‌توانید بگویید که چاقو وسیله بدی است، کاربرد آن مهم است. صدای زن می‌تواند هم محرک و مفسده‌آمیز باشد و هم سازنده.

● و به خواننده هم مربوط می‌شود!

- خوب، معلوم است. اینکه خواننده که باشد و چه تربیتی داشته باشد و چه قصدی از خواندن داشته باشد، مهم است. زنی که به این قصد می‌خواند تا در میان جماعتی ملعبه شود و با آرایش و لباس خود، یک عده را جلب کند کارش صددرصد غلط و حرام است. من با این کار مخالفم، قبل از انقلاب هم مخالف بودم. این آقایانی که الان در رأس کار هستند، با من مخالفتی ندارند، هیچکدام هم نتوانسته‌اند هیچ ایرادی از من بگیرند. یعنی در دورانی که زنها به اشکال و اوضاع مختلف می‌خواندند، من در نهایت پوشش خواندم، در نهایت سادگی. حتی من حاضر نشدم که یک انگشتر به دست کنم، تا مبدا جلب‌نظر کنم. نعمد داشتم که اینها به چشم نیاید؛ تا وقتی

روحانی می‌شود. ● خطر دیگری را در این زمینه احساس نمی‌کنید؟

- به نظر من ریشه این است و تمام خطرات بعدی از آن ناشی می‌شود. وقتی اخلاق خراب می‌شود، مسائل دیگری را در بر دارد. وقتی روحی فاسد می‌شود و هنرمند در این زمینه نقص پیدا می‌کند، دنبال خلافتکارهای دیگر می‌رود.

● معمولاً شیوه کار شما برای تدریس چگونه است؟

- گوشه‌ای را می‌گویم و شاگرد تقلید می‌کند. همانگونه که خودم یاد گرفتم؛ یعنی سینه‌به‌سینه. سر کلاس بارها تکرار می‌شود، شاگردان هم زیاد هستند و یک گوشه‌ای را تکرار می‌کنند. در نتیجه، در اثر تکرار شاگرد یاد می‌گیرد و این را تقلید می‌کند. خوب، بعضی مواقع گوشه‌هایی سخت است و با یک بار گفتن شاگرد یاد نمی‌گیرد؛ ما ضبط می‌کنیم و می‌برند خانه گوش می‌دهند و یاد می‌گیرند.

● یاد گرفتن نت هم لازم است؟

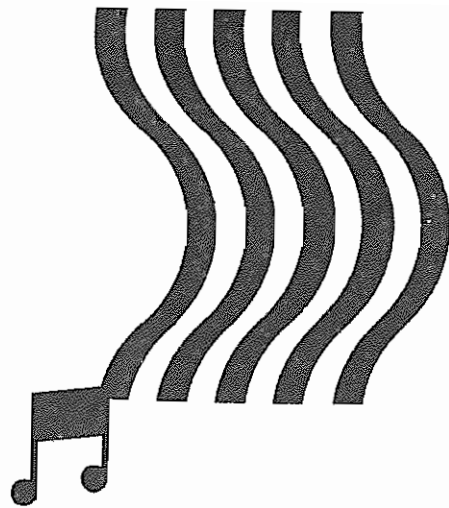
- من سر کلاس یاد نمی‌دهم؛ ولی به هر حال اگر کسی واقعاً بخواهد خوانندگی کند، باید نت بداند، سولفژ بداند. به خصوص با یک ساز آشنایی پیدا کند؛ وقتی ساز را یاد بگیرد، خودبه‌خود نت را هم یاد می‌گیرد، سولفژ هم یاد می‌گیرد و اصلاً این ضروری است.

● شایع بود که قرار است برای خانمها کنسرت‌هایی از آواز خوانندگان زن ترتیب داده شود.

یکی، دو کنسرت خصوصی هم برگزار شد. فکر می‌کنید در چنین سطح محدودی نیازهای علاقه‌مندان پاسخ داده می‌شود؟

- خوب، مسلم است که کافی نیست. برای اینکه فعلاً آنقدر متقاضی زیاد است که در یک سطح محدود و به این شکل که خانه به خانه همدیگر را خیر کنند و ببینند و بشنوند، کافی نیست. لازم است که این امکان فراهم شود تا در یک سطح وسیعتری بتوان این کار را





حفظ کرده است. که در دام جاذبه دنیا قرار نگیریم. بله، به هر حال من گفتم که: «نمی‌توانم کنسرتی بدهم، مگر اینکه فقط خانمها باشند. چون به هر حال من باید به مملکت برگردم و نمی‌خواهم برخلاف قوانین اجتماعی آن قدم بردارم و من در آنجا زندگی می‌کنم و مقرراتش را هم قبول کرده‌ام. خوب، خیلی سروصدا پیش آمد و مردها بیشتر اعتراض کردند که: «یعنی چه؟ مگر می‌شود؟ ما چادر سر می‌کنیم و می‌آییم گوش می‌دهیم! و...» ولی من گفتم: «اگر مایلید، من فقط در این شرایط حاضر به اجرای برنامه هستم.» بالاخره یک قرار می‌گذاشتیم که در جایی برنامه اجرا کنیم، ولی مخالفین این را مستمسک قرار دادند تا با حکومت ایران مخالفت کنند و به بهانه اینکه، «فقط برای زن خواندن مسخره است» هیاهو و تبلیغات و سروصدا راه انداختند. من، در واقع دیدم که صلاح نیست، چون نگران این قضیه بودم که در سالن کنسرت اتفاقاتی بیفتد. اصولاً من نه در آن زمان و نه در این رژیم هیچ ارتباطی با سیاست نداشته‌ام، چرا که نه وارد هستم و نه علاقه‌مند و مایل. لذا احساس کردم مسئله بعد دیگری پیدا کرده و حکایت آتش نخورده و دهن سوخته می‌شود و بهتر دیدم که متوقف شوم.

● قرار بود بدون ساز برنامه اجرا کنید؟

- نخیر، دو تا از خانمها بودند که در آنجا ساز می‌زدند. البته برنامه در حد خیلی خصوصی بود، ولی خوب به آن صورت درآمد.

● خوب، حالا برگردیم به بحث قبلی، به نظر شما، عمده‌ترین موانعی که مانع ورود زنان به جرگه موسیقی و آواز است، چیست؟

- عمده‌ترین آنها، همان طرز تفکر غلطی است که در جامعه ما وجود دارد. عموماً خانواده‌ها مایل نیستند که دخترشان به چنین راهی برود، چرا که عاقبتی برای آن

نمی‌بینند. مضافاً به اینکه در جامعه نسبت به زنهایی که وارد این راه می‌شوند، دیدگاه خوشایندی وجود ندارند. مسئله دیگر این است که بعضی مردها نمی‌پذیرند که این خانم، زن هنرمندیست که کار هنری او خیلی ارزنده‌تر از ترشی انداختن و سبزی‌پاک کردن است. آنها متوجه نیستند که اگر این زن بنشیند و دو ساعت ساز بزند، اثر جدی و سازنده‌ای در روحیه و شخصیت او دارد. این زنان باید با اضطراب از وقت استراحتشان بزنند تا بتوانند دو ساعت تمرین کنند. البته در صورتی که خوراک و لباس آقا و بچه‌ها آماده باشد!

● خوب، همه اینها ایجاد سد می‌کند. من خانمهایی را دیده‌ام که لیسانسیه موسیقی هستند و زحمت کشیده‌اند اما الان که دوازده، سیزده سال از انقلاب گذشته، نتوانسته‌اند دست به ساز بزنند، در حالی‌که ما زن باسواد در رشته موسیقی کم داریم. در حال حاضر دیپلم هنرستان موسیقی آن ارزش سابق را ندارد. قبلاً بچه‌ها از دوران ابتدایی در هنرستان موسیقی ساز زدن را یاد می‌گرفتند بعد دیپلمه و تازه لیسانسیه موسیقی می‌شدند و بعضیها از آن نسل هستند که باید قدر و ارزش تک‌تک آنها شناخته و از آنها حمایت شود.

● شما که از این مشکلات نداشته‌اید؟

- نه، خوشبختانه نداشتم. اگر این مشکل را داشتم، نمی‌توانستم پیشرفت کنم.

● خانواده پدری‌تان با هنر شما چطور برخورد می‌کردند؟

- پدرم علاقه بسیاری به موسیقی داشت، و اصولاً صدای خوش در خانواده ما ارثی است. خانواده پدری من عموماً خوش‌صدا هستند و در گذشته هم با موسیقی ارتباط داشتند و پدرم خیلی مرا تشویق می‌کرد؛ ضمن اینکه مرا از محیط می‌ترساند و خیلی حساسیت داشت

که من به محیطی نروم که آلوده شوم. خوشبختانه من به دلیل تربیت مذهبی که داشتم، همیشه حفظ شدم و در واقع خدا مرا حفظ کرد. دامها و خطرات و آلودگیهای بسیاری در راه بود و من واقعاً خدا را شکر می‌کنم که با نیروی هدایت معنوی که داشتم، توانستم خودم را حفظ کنم.

● همسرتان چطور؟

- او خوشبختانه از نظر روحی و معنوی با من در یک راه است و اصولاً آدمی عاطفی است و موسیقی را همیشه دوست داشته است. در واقع موسیقی ارتباط روحی ما را تحکیم می‌کند.

● او از شما تعلیم آواز نمی‌گیرد؟

- خیلی علاقه دارد، حتی چند روز پیش به من گفت: «این خیلی بد است که من ماهر ندانم!»

● واقعاً نمی‌دانند؟

- خوب، نه به آن صورت.

● زندگی مشترکتان چندساله است؟

- ۱۸ ساله.

● چشم‌انداز هنر آواز را در ایران، با توجه به حدود نقش زنها، و حضور آنها در این عرصه چطور می‌بینید؟

- نمی‌دانم چه باید گفت! فقط می‌گویم که امیدوارم من خیلی خوشبین هستم. یعنی هنوز به آن درجه نرسیده‌ام که بکلی ناامید شوم و امیدوارم هرگز آن روز نرسد که من از اینکه زنها هم می‌توانند در این جامعه به نحو شایسته‌ای مطرح شوند، کاملاً قطع‌امید کنم.

● خانم پریسا، اگر خواننده نمی‌شدید...

- اگر خواننده نمی‌شدم، خطاط یا نقاش می‌شدم. اصلاً گویا اینها، با هم ارتباطی دارند. خط و نقاشی و موسیقی. من «پرتزه» را خیلی خوب می‌کشیدم و اصولاً نقاشی زیاد می‌کردم. البته این مربوط به قبل از ازدواج است. بعدها دیگر فرصت نشد، واقعاً زن کارش خیلی مشکلتر

از مرد است و مشکلات خانه و بچه و شوهر و...

● بله، مسلم است. پس در این صورت بگویید که زنان در این جامعه چه مشکلاتی دارند و شما به عنوان یک زن چه مشکلاتی داشته‌اید؟

- می‌دانید، به نظر من قبل از انقلاب، آنها از آزادی و موقعیت و امکاناتی که داشتند به نحو صحیح استفاده نکردند و البته به دلیل اینکه فرهنگ صحیح نداشتند و نمی‌دانستند که آزادی چه مفهوم و محدوده‌ای دارد، افراط کردند. آن فرهنگ منحن مبتذل روی خانمها اثرات بدی بر جای گذاشت، در حالی که زنان این مملکت همیشه زنان مسلمان و متدینی بوده‌اند و به عنوان زن مومن و متدین، شاید خیلی کارهایی را کردند که نمی‌باید می‌کردند. این اعتقاد من است. حالا نمی‌دانم، شاید بعضیها قبول نداشته باشند. شاید آن ندانم کاریها و افراطها باعث شده که زنان در پاره‌ای از مسائل دچار مشکلات و محدودیتهایی شوند. یعنی آن افراط، این تعریف را هم می‌طلبد و انشاءالله به دوران تعادل هم خواهیم رسید.

● خانم پریسا، معمولاً یک خواننده تا چه زمانی می‌تواند بخواند و شما فکر می‌کنید که چند سال دیگر امکان خواندن داشته باشید؟

- بستگی به ساختمان صدا و نوع زندگی دارد. اینکه با چه اعصابی زندگی می‌کند و چقدر آرامش دارد و به چه آلودگیها و اعتیادهای مبتلاست.

● شما که سیگار نمی‌کشید؟

- نه، خوشبختانه من هیچوقت نه سیگاری بودم و نه آلودگیهای دیگری داشتم.

● فکر می‌کنید که حداکثر تا چند سال دیگر بتوانید بخوانید؟

- دیگر دارد دیر می‌شود!

● پس دست‌اندرکاران خیلی باید عجله کنند.



آدمیزاد که به دنیا نیامده تا چندصباحی را مثل یک حیوان زندگی کند، بخورد و بخوابد و تولیدمثل کند و برود. این روحی که خداوند به ما داده، برای یک هدف عالی خلق شده و ما باید مسیری را طی کنیم. اینکه از کجا آمده‌ایم و به کجا می‌رویم و در این آمدنمان چه باید بکنیم و... این است آنچه که واقعاً در من جوشیده، حل شده و درکشان کرده‌ام و می‌خواهم به گوش مردم برسانم و اگر واقعاً بینم که به هیچ ترتیبی در اینجا هیچ پاسخی وجود ندارد، شاید مجبور به ترک وطن بشوم، با وجود اینکه عاشق وطنم هستم. عاشق این آب و خاک هستم. این درخت، این زمین، این خاک، این باد به زبان من سخن می‌گویند. پس چرا باید بروم و بکجا؟!...

همین بوده که تحت تأثیر محیط قرار نگیرم و عوالم خودم را از دست ندهم. باید از اولیا، الله باشی تا تحت تأثیر محیطی که فقط به دلار فکر می‌کند، قرار نگیری و انسان باید خیلی محکم و قوی باشد و تلاش مضاعف به خرج دهد تا خودش را حفظ کند و هر جریانی او را با خود نبرد. من هم تا این لحظه، همه مقاومتی به همین علت بوده است، ولی فشار را تا یک حدی می‌توان تحمل کرد!! این را هم بگویم که انگیزه‌ام به هیچ وجه دنیایی نیست. اگر ده سال پیش می‌رفتم، انگیزه، صدرصد دنیایی بود، اما حالا که جوانی در حال زوال است، حقیقتاً دلم می‌خواهد آنچه را که بر من گذشته و آنچه را که خوردم درک می‌کنم، به گوش مردم برسانم و مطمئن هستم که آنچه مرا منقلب کرده، می‌تواند دیگران را هم منقلب کند و آنها را وادار کند که بپرسند: چه می‌گوی و چه می‌خوانی؟ آخر

روح است که به آن دنیا می‌رود، جسم را می‌گذاریم و می‌رویم و این چیزی است که من دلم می‌خواهد بگویم و پیامش را برسانم، ولی باز صبر می‌کنم، باز هم آرام هستم و به دست‌اندرکاران هم گفته‌ام که من نمی‌خواهم از این مملکت دل بکنم، اما زمانی در اختیار ندارم و باید بینم که واقعاً خدا چه جوابی می‌دهد و کی؟!.

● اگر ماه آینده برای شما یک کنسرت بگذارند، کار آماده‌ای دارید؟ یا بداهه‌خوانی می‌کنید؟  
- من مدتهاست که مشغول هستم. با یک ارکستر کوچک بانوان کار می‌کنم، می‌خواهم لااقل کارهایی را ضبط کنم و برای خودم داشته باشم، حالا اگر زمانی امکان پخش بود که پخش می‌کنم. در واقع این کار باعث شده که یک انگیزه‌ای برای آنها پیدا شود و جنب‌وجوش و هیجانی پیدا کنند و سازی را که مدتها کنار گذاشته بودند، دوباره بزنند و من واقعاً خوشحالم که اینها وادار به حرکت شدند و به این انگیزه کار می‌کنند.

● آهنگساز هم خانم است؟  
- بله، اگر بگویم می‌شناسید؛ ولی بهتر است که نگویم تا بینم که آیا می‌توانم در سطح وسیعی برای خانمها برنامه اجرا کنم یا اینکه به‌ناچار باز هم در یک حد خصوصی خواهد بود.

● به هر حال احتمالاً باید بتوانید در سطح وسیعی برای خانمها کنسرت بدهید.

- بله، من هم برای خودم ضرب‌الاجلی تعیین کرده‌ام. چون به قول معروف، دیگر جوش آورده‌ام و می‌دانید که بعضی از روحهای پاک که از وطن پرواز کرده‌اند، یا آلوده شده‌اند و یا اندوهناکند؛ چون تنها در این فضاست که می‌توانند بپرند. این، طبیعی است. زیرا انسان تأثیرپذیر است و متأسفانه خیلی زود رنگ محیط را می‌گیرد. من اگر تا این لحظه مقاومت کرده‌ام، از بیم

بله، خیلی. اتفاقاً من به خودشان هم گفته‌ام که من چهل سالم است و دیگر کم‌کم از مرز چهل هم می‌گذرم و تنها مسئله صدا نیست، مسئله انرژی و تحرک جسمانی هم هست. من خیلی انرژی داشته باشم، ظرف همین هفت، هشت سال آینده است؛ تازه اگر خیلی خوب و با اعصاب راحت زندگی کنم و سالم باشم، همین چند سال را فرصت دارم تا بتوانم آنچه را که در این مدت در من شکل گرفته است، ارائه کنم. بخصوص که من بعد از انقلاب عوالم دیگری پیدا کرده‌ام و انسان دیگری شده‌ام. می‌دانید، معمولاً رنج و سختی انسان را می‌سازد. حافظ هم می‌گوید:

ناز پرورد تعمر نبرد راه به دوست  
عاشقی شیوه رندان بلاکش  
باشد

انسان با آرامش و خوشی ساخته نمی‌شود. آنچه امروز در من است، بسیار متفاوت است با آنچه که زمان انقلاب یا حتی قبل از آن درون من بود. سیزده سال تجربه و مراحل نازه و مسائل معنوی که برای خودم کشف شده و خلاصه همه اینها در من می‌جوشد، یعنی واقعاً آتشفشانی است که موقتاً خاموش است؛ یعنی خاموش نیست، چطور بگویم، گاهی به همسر می‌گویم ، اگر زمانی برسد که من دوباره بتوانم بخوانم، گمان می‌کنم قلبهای زیادی را با آتش درون خودم بسوزانم. آنچه که در عرض این دوازده، سیزده سال بر من گذشته، دیگر تئوری نیست. من الان وقتی از مولانا یا حافظ شعر انتخاب می‌کنم، می‌فهمم که چه می‌گویند و دلم می‌خواهد آن را فریاد بزنم تا همگان بشنوند و بعد می‌بینم که نمی‌توانم...

اما حالا که به همه مسائل از دید معنوی نگاه می‌کنم، می‌گویم خوب، این دوران را هم خدا برای من خواسته است، چرا که خدا با روح من سروکار دارد و در واقع





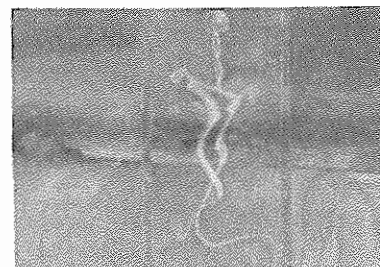
## نقاشیهای زهره اسکندری نگارخانه شیخ

خلاصه‌گویی، ایجاز و عرفان را می‌توانیم در نقاشیهای خاور دور به خوبی ببینیم. آنجا که یک ضربه قلم مو عظمت صخره‌های فخم و آبشارها و درختان تناور را آنچنان نمایان می‌سازد که تمامی فضا و جو موجود را می‌بینیم، در حالیکه تابلو فقط چند لکه مرکب سیاه و خاکستری روی کاغذ سفید است. ایجاز را می‌بینیم، حذف را می‌بینیم، حذف ظواهر و رسیدن به جوهره و مفهوم، نه حذف اساس کار، نه حذف ذهن آگاه و بیدار را و در کارهای زهره اسکندری آنچه همیشه حضوری بسست و معلق داشته، طراحی قوی و شناخت زبان «خط» است. یک طرح قوی اگر از روی کاغذ پاک هم شود، باز لکه‌های به جا مانده حکایت از قدرت طراح می‌کنند. منکر این نباید شد که دست قوی هر مفهومی را صریحتر بیان می‌کند و جای تاسف است که در چندین نمایشگاه انفرادی نقاش، ما باز هم باید بگوئیم، طراحی‌اش بسیار سطحی و سهل‌انگارانه است.

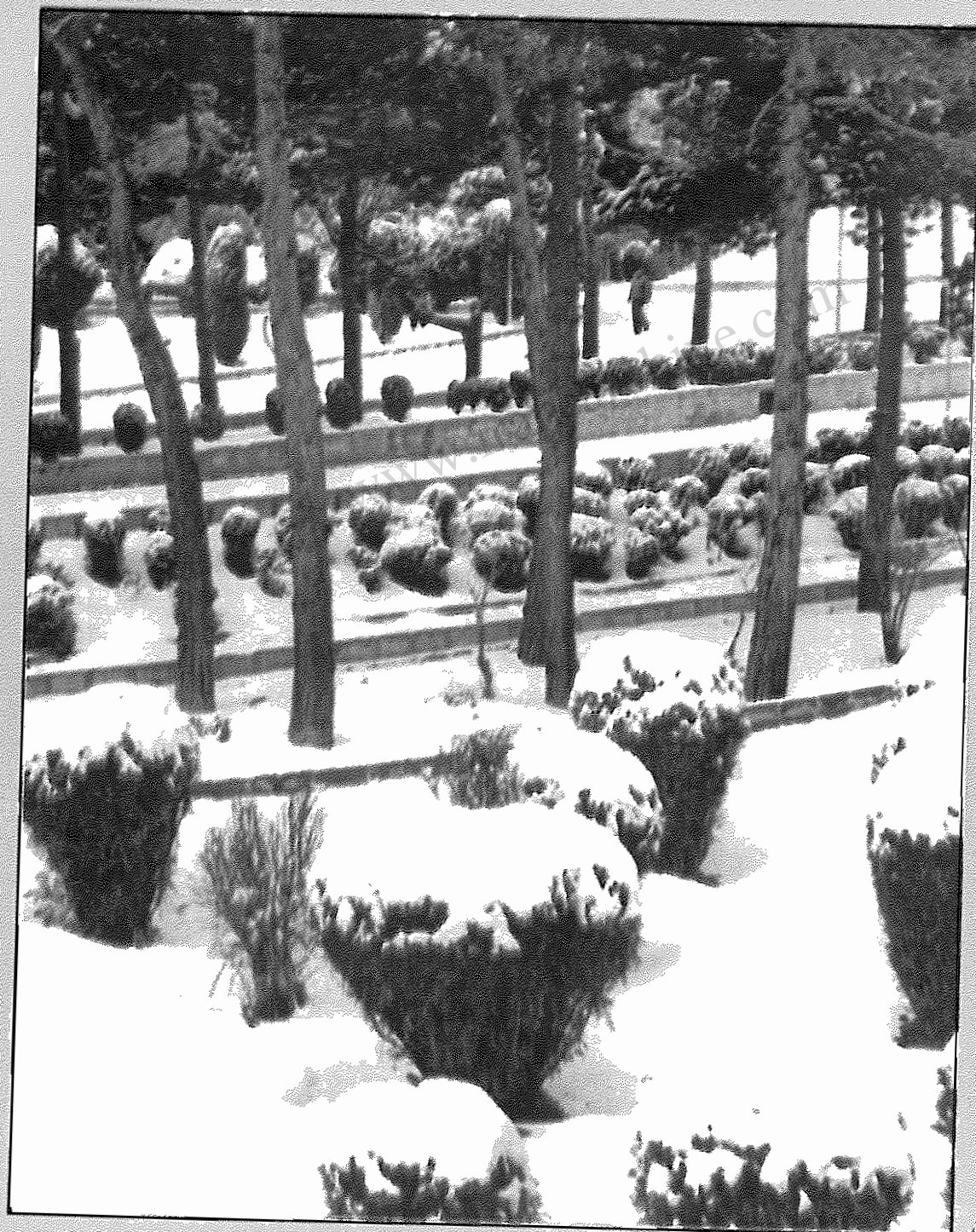
نکته دیگر اینکه جای ادبیات در پشت نقاشی (حتی گاهی مسلط بر آن) نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند بلکه باعث می‌شود استقلال کار هنری به مخاطره بیفتد. یک طبیعت بی‌جان خوب، یک پرتره درست طراحی شده و قوی که در آن ابعاد زیبایی‌شناسی و اصول هنرهای تجسمی به خوبی رعایت شده و از اکسپرسیون خوبی هم برخوردار است، چه ایرادی می‌تواند داشته باشد که ما در شرایطی که از عهده بر نمی‌آیم، به سراغ موضوعات فلسفی برویم. یک طرح ضعیف، تمام ابهت زن، آفرینش، هسته زاینده و... را از میان برمی‌دارد و مهمتر از آن نیرویی است که هنرمند صرف این اندیشه کرده و حاصلی هم ندیده است. این را هم ناگفته نگذارم که در هر نمایشگاهی مسلماً نقاط قوت و ضعف در کنار هم وجود دارد و تابلوهای زیبا هم دیده می‌شود اما این تعاریف و تمجیدها را همه به گوش هنرمند می‌خوانند و من دیگر نیازی به توضیح واضحات ندیدم که بگویم تابلوی «تندیس» موفقتر از بقیه کارهای این مجموعه بود! و امان از قیمت تابلوها که هیچ چیز جلو رشد گیاهوارشان را نمی‌گیرد!

اندیشه کلی کارهای زهره اسکندری حیات، آفرینش، باروری و زایش است. باروری زندگی آغازین درون یک گیاه، درون یک انسان، یک مادر و بهتر بگوئیم یک انسان - گیاه (آنچه نزد ایرانیان باستان دو بوته ریواس به هم پیچیده است و داستان مثنی و مشیانه تا به آخر) اما این انسان - گیاه و پیچش این دو به یکدیگر گاهی مسیر نزولی را پیموده و تبدیل به منحنی لغزنده‌ای شده که دیگر نه انسان است و نه گیاهواره و نه یک خط قوی و بیانگر، بلکه به خزنده‌ای از خاک برآمده بیشتر شباهت دارد. آنجا که تخمه اولیه حیات را در دست یکدیگر قرار می‌دهند، ماهواره‌ای است یا تکه‌ای خورشید یا فقط لکه رنگی روی گستره بوم (و من آخری را بیشتر دوست می‌دارم). نقاش چه داستان زیبایی را با چه کم مهارتی بیان می‌کند. تصویر، قدرت لازم را برای بیان این مفهوم ابدی و ازلی ندارد. در یک اثر هنری موفق، فرم و فضا می‌باید در خدمت بیان محکم و رسا درآید. برخورد صرفاً احساسگر همیشه جوابگو نیست. در مواردی می‌باید با تعقل رویروی موضوع قرار گرفت. جریان سیال ذهنی در بوجود آمدن یک اثر هنری و یک کار خلاقه از لازمت است اما کافی نیست. لازم از جهت حضور ناخودآگاه هنرمند در جای جای اثر و ناکافی، زیرا جوابگوی کاری بسیار مهم به نام «حذف» نیست. حذف چیست؟ آنجا که برای طبیعت قابی می‌سازی و آنچه می‌خواهی در آن جای می‌دهی و بقیه را به دور می‌افکنی، حذف معنا پیدا می‌کند. انتخاب همان حذف است و هنرمند اگر انتخابی درست نداشته باشد، این حذف تبدیل به عدم مهارت می‌شود. استفاده از فضاهای خالی به میزان زیاد، دلیل بر حذف فضاهای مثبت و پر نیست، بلکه گواه بر این است که هنرمند به «آسان» بسنده کرده و در جستجوی ساختارهای پیچیده و منسجمتر نبوده است و آنجا که هنرمند به سادگی تسلیم شود و به راحتترین راه متوسل، به خود باختگی خواهد رسید. می‌بینیم بسیار هنرمندانی را که سنگر مردم‌پسند خود را به هیچ قیمتی ترک نمی‌کنند و مدام درجا می‌زنند.

## رویش احساس، در دستهایی نه چندان توانا



با بی مہری،  
بہار را از باور درخت نزداییم!



سازمان پارکها  
و فضای سبز شهر تهران

# ZAMAN

Vol.1 No.1 January-February 1992

برگ درختان سبز  
آینه زندگی  
آینه را نشکنیم



سازمان پارکها  
و فضای سبز شهر تهران